

گروه‌های نوپدید معنویت‌گرا که فعالیت آنها در پنج دهه اخیر کاملاً مشهود است، برای مخاطبین خود، فضایی ایجاد می‌کنند که بی‌شبهت به فضای قدسی ادیان سنتی نیست. مقاله حاضر یک موردپژوهی در این زمینه است که با مطالعه‌ای تطبیقی، یک شماره از مجله «دانش یوگا» را می‌کاود و ساختار قداست‌بخشی موجود در آن را مورد تحلیل قرار می‌دهد. پرسش اصلی آن است که چه تمایز یا تمایزاتی میان این نوع ساختار قداست‌بخشی و ساختار قداست‌بخشی ادیان سنتی وجود دارد. با بهره‌گیری از تحلیل ردولف اتو از «امر قدسی» و با تحلیل مطالب مندرج در مجله دانش یوگا، می‌توان دید که نوعی ساختار تقدیس وجود دارد (ساختار تقدیس نوپدید) که همانند ساختار تقدیس در ادیان اصیل (ساختار تقدیس سنتی) دارای چهار عنصر اساسی است: امر مینوی واقعی، بیان‌ناپذیر و بی‌همتا، احساس مهابت در رویارویی با آن، احساس جاذبه و احساس رازناکی. اما در عین حال، عناصر یادشده در «تقدیس نوپدید»، دارای تمایزاتی آشکار نسبت به «تقدیس سنتی» هستند. این تمایزات عمدتاً اومانستی بودن ساختار «تقدیس نوپدید» را (که دست‌کم در برخی جنبش‌های نوپدید دینی قابل مشاهده است) نشان می‌دهند.

#### ■ واژگان کلیدی:

گروه‌های معنویت‌گرای نوپدید، جنبش‌های نوپدید دینی، امر قدسی، اومانیسیم، ساختار تقدیس نوپدید، ساختار تقدیس سنتی.

## مركز تياختار قداست‌بخشی نوپديد

موردپژوهی یک شماره از نشریه دانش یوگا

بهزاد حمیدیه

استادیار دانشگاه تهران

hamidieh1351@gmail.com

## پیش درآمد

در دهه اخیر، گروه‌های متعددی با داعیه معنویت‌گرایی در ایران ظهور کرده یا توسعه و قوت یافته‌اند. به راحتی می‌توان بنابر مشاهدات موردی، دریافت که گروندگان به این گروه‌ها طیف متنوعی از افراد را در بر می‌گیرند و از جمله برخی زنان و مردان مسلمان و متدین را می‌توان یافت که از سر ناآگاهی در جلسات و محافل این گروه‌ها شرکت می‌کنند یا به مطالعه کتب و مجلات معنویت‌گرای نوپدید می‌پردازند. ناآگاهی مزبور گاه از آنجا نشئت می‌گیرد که در این مجالس و آثار مکتوب، ارجاعات مکرری به قرآن، روایات، سخنان عرفای اسلامی و اشعار عرفانی مولانا و دیگران صورت می‌گیرد و چنین به نظر می‌رسد که تطابقی تام میان تعلیمات معنوی نوپدید و متون اصیل اسلامی وجود دارد. گاهی هم ناآگاهی، ناشی از آن است که محافل یا نشریات مورد اشاره، شکل و شمایل ورزشی، پزشکی و روان‌شناسانه دارند و ظاهراً به حوزه علم مربوط می‌شوند نه دین (اما فی‌الواقع آکنده از آموزه‌های معنوی و دینی است). در نتیجه، احیاناً به ذهن گروندگان نمی‌رسد که تطبیق و مقایسه‌ای در این میان لازم باشد.

برای پاسداشت فرهنگ اسلامی و هویت دینی و ملی، خصوصاً با توجه به گسترش روزافزون گروه‌های معنویت‌گرا، ضرورت دارد بحثی فنی صورت گیرد و تمایزات احتمالی تعالیم این گروه‌ها با تعالیم اسلامی مشخص گردد. یک محور بسیار مهم در این بررسی، امور قدسی هستند. در این نوشتار، اهمیت بررسی قداست و امور قدسی را آشکار خواهیم کرد و تبیین خواهیم نمود که نوعی قداست‌بخشی نوپدید وجود دارد که دارای تمایزاتی آشکار با قداست مطرح در ادیان اصیل و سنتی است. تبیین ساختار و ویژگی‌های این نوع قداست‌بخشی نوین، از طریق مورد‌پژوهی، می‌تواند زمینه‌ای را آماده سازد جهت مطالعات آینده در تبیین وضعیت هر یک از گروه‌های معنویت‌گرا.

## طرح مسئله

در هر دینی از ادیان سنتی، برخی اشیاء، زمان‌ها، مکان‌ها، اشخاص و نمادها، از نظایر خود متمایز شده، به‌عنوان امور متبرک یا مقدس قلمداد می‌شوند. معابد و حرم‌ها، زمان‌های نیایش یا مراسم و جشن‌های مذهبی، آتش در دیانت زرتشتی، رود گنگ در هندوئیسم، نماد صلیب نزد مسیحیان، تندیس‌های بودا و بودی‌ستوها نزد بوداییان و... به‌گونه‌ای دیده می‌شوند که گویی با اماکن، ازمنه و اشیای دیگر، نسبتی ندارند و تافته‌ای جداافتاده‌اند.

برخی از محققین، امر قدسی را جوهره، نقطه مرکزی و مهم‌ترین عنصر دین می‌دانند (کولپ<sup>۱</sup>، ۲۰۰۵: ۷۹۶۴).

امیل دورکیم، ذات دین را تقسیم جهان به دو دسته نمودهای مقدس<sup>۳</sup> و نمودهای نامقدس<sup>۴</sup> می‌داند. بخش مقدس در مقوله دینی عبارت است از مجموعه‌ای از اشیاء، باورها و مراسم. یک دین، مستلزم وجود امر مقدس، سپس سازمان یافتن باورهای مربوط به امر نامقدس و بالاخره مستلزم مراسم و اعمالی است که به نحوی کم و بیش منطقی، مشتق از باورها هستند (آرون، ۱۳۷۷: ۳۹۳).

«جنبش‌های نوپدید دینی<sup>۵</sup>» یا به تعبیری دیگر، «جنبش‌های نوپدید معنوی<sup>۶</sup>»، گروه‌هایی هستند که عمدتاً از دهه ۱۹۶۰ به بعد در بطن مدرنیته و پست مدرنیته ظهور یافته‌اند. این گروه‌ها که به دلیل سازگاری با چارچوب ارزشی پسا‌سنتی، به دوام و بقای خود تاکنون قوت بخشیده‌اند، به‌عنوان بدیل‌هایی برای ادیان سنتی، جلوه کرده‌اند. آنها مدعی ارائه تصویری روشن‌تر از حقیقت غایی جهان و برنامه‌های کارآمدتر برای سعادت و بهروزی انسان هستند. در همین چند دهه نیز از اقبال و موفقیت ظاهراً بالایی برخوردار بوده‌اند و توانسته‌اند جایگاه قابل توجهی در افکار عمومی یافته، اعضای زیادی را جذب کنند. اما توانایی و ظرفیت ادعایی این جنبش‌ها در جایگزینی دین سنتی، از کجا ناشی می‌شود؟ در پاسخ باید بدین نکته توجه نمود که جایگزینی، عادتاً به‌نوعی سنخیت و تشابه نیازمند است. اگر جنبش‌های مزبور، هیچ سنخیتی با ادیان سنتی نداشته، بلکه میان آنها تضاد و تعارض جدی وجود داشته باشد، تصور جایگزینی این به‌جای آن، بسیار دشوار خواهد بود. پس اگر تشابه و تماثل، لازمه جایگزینی است، به‌اعتقاد نگارنده یکی از مهم‌ترین محورهای تشابه را باید در مسئله «تقدیس» و قداست‌بخشی جست.

با بررسی تمایز بنیادین و تشابهات و تمایزات فرعی این دو ساختار، می‌توان درک روشن‌تری از محتوای آموزه‌های جنبش‌های نوپدید معنوی یافت و تفاوت ماهوی آن محتوا را با محتوای ادیان سنتی فهمید، فهمیدنی که راه را برای کشف مصادیق و جلوگیری

1. Colpe

۲. همچنین بنگرید به (اشمیت، ۱۹۸۸: ۱۶-۱۲) که در آن، راجر اشمیت، حکم به وجود امر مقدس و لزوم انطباق یافتن وجود انسان با آن را گوهر تمام ادیان می‌شمارد.

3. Sacred

4. Profane

5. NRMs

6. NSMs

۷. برای این تعبیر نک. shimazono، ۲۰۰۴.

از خلط و اشتباه در مورد پژوهی هموار می‌کند. بدون مطالعه ساختار قداست‌بخشی معنویت‌های نوپدید و درک تمایز بنیادین آن با قداست سنتی، چه‌بسا شباهت‌های ظاهری این معنویت‌ها با گرایش‌های باطنی ادیان سنتی، رهنش شود و پژوهشگر را بدین گمان رساند که گروه معنویت‌گرای نوپدید، تنها به ارائه قرائتی به‌روز و قابل‌درک برای مردم مدرن از همان معارف و حقایق اصیل سنتی پرداخته است.

بنابراین، پیش‌فرض ما آن است که دو ساختار قداست‌بخشی مورد بحث، در عین سنخیت، دارای تمایزات قابل‌توجهی هستند. آنچه اجمالاً در باب دلیل وجود افتراقات قابل‌توجه میان دو ساختار قداست‌بخشی می‌توان گفت اشاره به شرایط اجتماعی ویژه‌ای است که جنبش‌های نوپدید معنوی در آن ظهور یافته‌اند. هر چه جامعه در علم تجربی و تکنولوژی پیشرفت کرده است، فرهنگ به‌سوی فردگرایی فزاینده، علاقه‌مندی به بنیادهای سوپرناتو هیولیت شخصی و اولویت اول قائل شدن برای تجربه شخصی زندگی شتافته است. تحولات عظیم سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در عرصه فرهنگ، سیاست، اقتصاد و بین‌الملل، تأثیر خود را بر حوزه دین و دین‌داری به‌جای گذارده است<sup>۱</sup> و مدل‌های جدیدی از وثاقت و مرجعیت، نهادسازی اجتماعی، نیایش و تقدیس را به‌وجود آورده است. در نوشتار حاضر، از طریق مورد پژوهی، ننه‌گامی مقدماتی در راه تبیین ساختار قداست در جنبش‌های نوپدید دینی بر خواهیم داشت. مسئله این تحقیق عبارت است از اینکه آیا اجمالاً (و به‌نحو قضیه وجودی) وجود دارد نوعی ساختار قداست در جنبش‌های نوپدید معنوی که به‌رغم قداست‌بخشی، تفاوت‌های معنادار و ساختاری با قداست‌بخشی در ادیان سنتی داشته باشد؟ اگر چنین است تفاوت‌های مورد اشاره کدام‌اند؟ اهمیت بررسی این مسئله در کشور ما بسیار زیاد است.

### مبنای نظری و روش‌شناسی تحقیق

بی‌شک برای درک اینکه «تقدس» و «امر مقدس» چیست و «تقدیس» در ادیان چگونه انجام می‌گیرد، مراجعه به اثر ماندگار رودلف اتو، «مفهوم امر قدسی» ضروری است. اتو در مشهورترین کتابش، مفهوم امر قدسی، به روانشناسی توصیفی محتوای تجربه دینی پرداخته است. من در اینجا با تکیه بر آراء او در این کتاب (اتو، ۱۳۸۰)، به شرح «امر قدسی» می‌پردازم.

۱. برای تفصیل این تأثیرات نک. علمی و حمیدیه، ۱۳۸۹ و نیز حمیدیه، ۱۳۸۹.

امر مقدس قطعاً حاوی مفهوم خیر اخلاقی می‌باشد، اما در عین حال، چیزی فراتر از آن است. برای جدا کردن امر قدسی از خیر اخلاقی، اصطلاح «نومینوس» توسط اتو وضع می‌شود. اتو، «نومینوس» - که می‌توان آن را در فارسی، امر مینوی ترجمه کرد - را مقوله‌ای ماورای طبیعی می‌شمارد که بیان‌ناپذیر و غیرمفهومی است و فقط باید آن را تجربه نمود. مواجهه با نومینوس، در انسان «احساس قدسی» ایجاد می‌کند. احساس‌های قدسی، چند ویژگی دارند:

- بیکه و یگانه‌اند. هم‌تا و نظیری ندارند و ترکیبی صرف از احساس‌های غیرقدسی مانند بیم و عشق نیستند.

- قابل توصیف و بیان نیستند. بنابراین محقق برای مطالعه تجربه قدسی که منبع غایی دین است، باید یک حس مینوی<sup>۱</sup> داشته باشد، یعنی توانایی تجربه احساسات مینوی.

اتو در آغاز فصل سوم کتابش، متذکر می‌شود که اگر محقق فاقد این حس باشد، نمی‌توان هیچگونه شرحی را راجع به امر قدسی و احساس قدسی به او منتقل نمود.

- معرفت‌بخش‌اند. یعنی احساس‌های قدسی با مینوی، صرفاً یک احساس کاذب و یک توهم پوچ نیستند، بلکه از واقعیت عینی و بیرون از نفس (یعنی نومن) خبر می‌دهند. رودلف اتو در پایان فصل سوم کتاب مفهوم امر قدسی، آنجا که به نقد نظر

شلایرماخر (مبنی بر اینکه دین، عبارت است از احساس وابستگی مطلق) می‌پردازد، توضیح می‌دهد که احساس دینی را نباید «نوعی خودآگاهی» دانست، بلکه بی‌تردید، احساسی است مشیر و هدایت‌کننده به موجودی بیرون از ذهن و نفس شناسا؛ «امر مینوی... موجودی عینی و خارج از لوح نفس آدمی است» (اتو، ۱۳۸۰: ۵۵).

اما احساس‌های قدسی بیکه، بیان‌ناپذیر و معرفت‌بخش، چگونه احساسی هستند؟ یا محتوای آنها چیست؟ فصول سوم تا ششم کتاب اتو به توضیح این امر اختصاص یافته است.

عناصر موجود در احساس امر قدسی، متعددند اما در رأس همه آنها، «احساس مخلوق بودن»<sup>۲</sup> قرار دارد. انسان احساس می‌کند هستی‌اش عین اتکا و وابستگی به سویی و جایی و کسی است و مطلق و رها نیست. او احساس می‌کند در برابر قدرتی عظیم قرار دارد و چیزی جز خاک و خاکستر نیست (اشاره به سخن ابراهیم با خدا که در سفر پیدایش، ۱۸:۲۷ نقل شده است). در تبیین همین احساس بندگی و مخلوقیت، می‌توان

محتوای آنها چیست؟ فصول سوم تا ششم کتاب اتو به توضیح این امر اختصاص یافته است. عناصر موجود در احساس امر قدسی، متعددند اما در رأس همه آنها، «احساس مخلوق بودن»<sup>۲</sup> قرار دارد. انسان احساس می‌کند هستی‌اش عین اتکا و وابستگی به سویی و جایی و کسی است و مطلق و رها نیست. او احساس می‌کند در برابر قدرتی عظیم قرار دارد و چیزی جز خاک و خاکستر نیست (اشاره به سخن ابراهیم با خدا که در سفر پیدایش، ۱۸:۲۷ نقل شده است). در تبیین همین احساس بندگی و مخلوقیت، می‌توان

محتوای آنها چیست؟ فصول سوم تا ششم کتاب اتو به توضیح این امر اختصاص یافته است. عناصر موجود در احساس امر قدسی، متعددند اما در رأس همه آنها، «احساس مخلوق بودن»<sup>۲</sup> قرار دارد. انسان احساس می‌کند هستی‌اش عین اتکا و وابستگی به سویی و جایی و کسی است و مطلق و رها نیست. او احساس می‌کند در برابر قدرتی عظیم قرار دارد و چیزی جز خاک و خاکستر نیست (اشاره به سخن ابراهیم با خدا که در سفر پیدایش، ۱۸:۲۷ نقل شده است). در تبیین همین احساس بندگی و مخلوقیت، می‌توان

محتوای آنها چیست؟ فصول سوم تا ششم کتاب اتو به توضیح این امر اختصاص یافته است. عناصر موجود در احساس امر قدسی، متعددند اما در رأس همه آنها، «احساس مخلوق بودن»<sup>۲</sup> قرار دارد. انسان احساس می‌کند هستی‌اش عین اتکا و وابستگی به سویی و جایی و کسی است و مطلق و رها نیست. او احساس می‌کند در برابر قدرتی عظیم قرار دارد و چیزی جز خاک و خاکستر نیست (اشاره به سخن ابراهیم با خدا که در سفر پیدایش، ۱۸:۲۷ نقل شده است). در تبیین همین احساس بندگی و مخلوقیت، می‌توان

1. Numinis Sensus  
2. Creature-Feeling

به سه عنصر موجود در احساس‌های قدسی اشاره کرد. انسان‌ها، امر مینوی را به صورت یک امر مرموز<sup>۱</sup>، هیبتناک<sup>۲</sup> و جذاب<sup>۳</sup> درک می‌کنند. او مرموز است یعنی فراتر از حوزه هستی معمولی و مادی است، قابل اذعان است اما قابل شناخت نیست، حس کرختی و سکوت از سرگیری در انسان‌ها ایجاد می‌کند. او امری «به کلی دیگر»، رازناک و ناگفتنی، حیرت‌زا، فراتر از مفهوم و فهم و امری غیرقابل تبیین با کمک مفاهیم دیگر است. او دو خصوصیت به ظاهر متعارض دارد یعنی هم دافعه دارد و هم جاذبه. او از سویی پرمخافت و هراس‌انگیز است و موجب می‌شود انسان از او حریم بگیرد و قلمرو بندگی خودش را با الوهیت اشتباه نگیرد و بداند که حریم الوهیت جای او نیست. امر مینوی، انسان را به خشیت می‌کشاند و او را متقاعد می‌کند که در برابر او حقیقتاً هیچ است. از سوی دیگر، نومیونس، احساس جاذبه، حس لطف، نوازش، عشق و مرحمت را در انسان برمی‌انگیزد. جاذبه یعنی اشتیاق و کشش، احساس عشق بی‌نهایت، آمادگی برای جانفشانی و بذل‌داری‌ها در راه او، عطش عروج و وصال و نهایتاً گاهی سرمستی و بی‌خوبی.

اما وضعیت در مورد جنبش‌های نوپدید معنوی چگونه است؟ آیا احساس‌های اوج و تجربه‌های فرارونده‌ای در این جنبش‌ها می‌یابیم که شباهت‌های معناداری با تجربه‌های مینوی در ادیان سنتی داشته باشند یا آنکه هیچ تشابه و اشتراکی میان آن احساس‌ها با تجربه‌های گزارش‌شده در ادیان سنتی مشاهده نمی‌شود؟ به عبارت دیگر، آیا جریانات نوپدید معنویت‌گرا، فضای قدسی یا شبه‌قدسی ایجاد می‌کنند و پهلو به پهلو دین می‌زنند، یا آنکه جریاناتی عرفی و عادی‌اند و چیزی جز درمان‌گری‌هایی هم‌رتبه با پزشکی، جهان‌بینی‌هایی فیلسوفانه و آرامش‌بخشی‌هایی روان‌شناسانه نیستند؟

امروزه محققین رشته جامعه‌شناسی و مطالعات ادیان، به‌طور فزاینده‌ای حضور امر قدسی در جنبش‌های نوپدید معنوی و فضای فرهنگی معاصر را گوشزد می‌کنند. در چند دهه اخیر، درست بر خلاف نظریه سکولاریسم حاکم بر دانش جامعه‌شناسی کلاسیک، اعتقاد فزاینده‌ای در میان جامعه‌شناسان دین متأخر قابل مشاهده است مبنی بر استمرار حیات دین و بلکه توسعه «قداست» در جهان<sup>۴</sup>. از جمله، اندیشمندان معتقد به مدرنیته‌های چندگانه متذکر می‌شوند که مدرنیته و روشنگری، الزاماً در همه بخش‌های جهان موجب

1. Mysterium
2. Tremendum
3. Fascinans
4. Sacralization

سکولاریزاسیون نشده است (مثلاً نک. آیزنشتات<sup>۱</sup>، ۲۰۰۰). گریس دیوی<sup>۲</sup> می‌گوید روشنگری در فرانسه به شدت ضد دینی عمل کرده، اما در ایتالیا، آلمان، اسکاندیناوی و انگلستان، با دین سازگاری بیشتری نشان داده است (دیوی، ۲۰۱۰: ۱۷۵). کازانوآ<sup>۳</sup> در مورد وضعیت اروپا و خارج شدن دین از حوزه خصوصی و شخصی افراد به سطح جامعه و گفت‌وگو عمومی بحث می‌کند (کازانوآ، ۱۹۹۴). این نظریات، حامی این واقعیت‌اند که تجربه امر قدسی و احساس‌های مینوی، حتی در دوره اقتدار مدرنیته ادامه دارد و محو نشده است.

به‌طور خاص، جنبش‌های معنوی ظهور یافته در نیمه دوم قرن بیستم، مؤید خوبی برای نظریه توسعه قداست گردیدند. پیتر کلارک<sup>۴</sup> پس از متذکر شدن این نکته که پیدایش مفهوم «ادیان جدید» برای اشاره به جنبش‌های نوپدید دینی و معنوی، در دهه ۱۹۶۰ اتفاق افتاد، به توضیح این امر می‌پردازد که چرا به جنبش‌های نوپدید معنوی، «ادیان جدید» اطلاق شده است. از جمله او خاطر نشان می‌سازد که این جنبش‌ها، نمادهای غیرمعمول برای امر قدسی دارند و به علاوه، تفاسیر تازه‌ای از امر متعالی ارائه می‌دهند (کلارک، ۲۰۰۶a: ۴۵۴). این دو دلیل که کلارک برای «دین» دانستن جنبش‌های معنوی نوپدید آورده است، به روشنی حاکی از آن هستند که این جنبش‌ها، از حوزه عرفی و نامقدس<sup>۵</sup> به حوزه امر قدسی وارد شده‌اند.

رد پای «امر قدسی» را حتی در باورهای گروه‌های «کافرکیشان نوین»<sup>۶</sup> که به‌نحوی جزو جنبش‌های نوپدید معنوی می‌گنجند، اما هیچ اعتقادی به خدای مابعد الطبیعی ادیان بزرگ ندارند، می‌توان دید. اصطلاح «کافرکیشی نوین» به سنت‌هایی معاصر گفته می‌شود که با احیای دوباره کافرکیشی‌ها و بت‌پرستی‌های باستان در مصر، یونان و روم باستان گره خورده‌اند. «کافرکیشی نوین» که از نظر پیرسون<sup>۷</sup>، با ویکا<sup>۸</sup> شروع می‌شود، یعنی از دهه ۱۹۴۰ (پیرسون، ۲۰۰۶: ۴۳۶)، با تفکر مونوتئیستی (توحیدی) میانه‌ای

1. Eisenstadt
2. Davie
3. Casanova
4. Clarke
5. Profane
6. Neo-pagans
7. Pearson

۳. wicca (ویکا، گروهی است که در دهه ۱۹۴۰ توسط جرالرد گاردنر (Gerald Gardner) در انگلستان ایجاد شد. این گروه که به احیای علوم خفیه، سحر و جادو همت گمارده است، طبیعت را به‌عنوان محور معتقدات خود قرار می‌دهد و اعتقاد به خدایان گوناگون و شعائر و مناسک مختلف خود را بر حول طبیعت و احترام به طبیعت سامان می‌دهد).

ندارد و گروه‌های تحت آن، پلی تئیسیتیک، پانتئیسیتیک و یا ثنوی هستند. گروه‌های کافرکیشی نوین، اشکال مختلفی دارند، از «محفل»‌های ویکا گرفته تا «بیشه»‌های گروه دروئید<sup>۱</sup> (= فالگیرها)، «مراکز آتشدان» گروه هیذن<sup>۲</sup> (= بت پرست‌ها) و «کلبه‌های جادویی». ورود بدانها هم ممکن است همراه با آیین رسمی تشریف باشد یا به صورت ورود ساده در گروه‌های رفاقتی فاقد تشکل. برخی از جادو استفاده می‌کنند و برخی خیر. اما نکته‌ای که برای این نوشتار حائز اهمیت است آنکه در میان همه این گروه‌ها، طبیعت، به‌عنوان امری مقدس، دارای روح و امری واجد حیات، مورد احترام است و اسطوره‌ها و شعائری را معطوف به طبیعت، بر اساس ادیان باستانی، به‌طور خلاقانه‌ای به کار می‌گیرند. مثلاً آنها هشت جشن فصلی دارند که با هم یک دوره اسطوره‌ای - شعائری را موسوم به «چرخه سال» تشکیل می‌دهند. آلبانیز، در کتابش تحت عنوان «دین طبیعت در آمریکا»، در تفسیر «کافرکیشی نوین»، آن را نماینده نوع خاصی از «دین طبیعت» می‌شمارد که نگاهی مثبت و خوشبینانه به کیهان و طبیعت بشر دارد. آلبانیز<sup>۳</sup> (۱۹۹۰) متذکر می‌شود که «کافرکیشی نوین»، سنت‌هایی را شامل می‌شود که با تقدیس شخص و جهان مرتبط‌اند. رهاورد «کافرکیشان نوین» خصوصاً ویکاها برای معنویت مدرن، توسعه این آگاهی بوده است که زمین، نیرویی قدسی و تقدس‌بخش است. آنها به توسعه «معنویت خلقت»<sup>۴</sup> کمک کرده‌اند (کلارک، ۲۰۰۶a: ۹۷).

روش‌شناسی تحقیق: در این تحقیق از آن جهت که در پی گزاره‌ای با سور وجودی و نه سور کلی هستیم (این گزاره که وجود دارد نوعی قداست‌بخشی در معنویت‌های نوپدید که ساختاری ویژه و متفاوت با قداست‌بخشی ادیان سنتی دارد)، در نتیجه، بررسی موردی یک اثر مکتوب که به وضوح متعلق به جنبش‌های نوپدید معنوی باشد برایمان کفایت می‌کند. از آنجا که به اذعان محققین، در میان تنوع فراوان جنبش‌های نوپدید معنوی، گروه‌های یوگیست معاصر را قطعاً می‌توان مصداق معنویت‌گرایی نوین دانست، در نتیجه، اثر مکتوب مورد نظر را از این جنبش انتخاب کرده‌ایم: نشریه «دانش یوگا، دانش تن و روان». این مجله به‌عنوان اصلی‌ترین نشریه یوگا در ایران، خوانندگان زیادی

1. Druid

2. Heathen

3. Albanese

۴ Creation spirituality. این اصطلاح را برخی از جمله، متیو فاکس (matthew fox) برای الهیات مسیحی به کار می‌برند.



دارد، اطلاعات آن متنوع و به‌روز است و در نتیجه می‌تواند معرف یک معنویت‌گرایی زنده کنونی باشد. از آن‌رو که تفاوت معنادار میان شماره‌های مختلف این نشریه دیده نمی‌شود، یک شماره آن را به‌صورت تصادفی انتخاب کرده‌ایم: شماره ۵۴ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱).

این تحقیق تلاش می‌کند همه نوشتارها، تیتراها، تصویرها و حتی آگهی‌های مندرج در نشریه مزبور را مورد بررسی قرار دهد و پیام‌های دریافتی از آنها را به‌جهت القا یا عدم القای فضا و حال و هوای قدسی تحلیل کند. پس از این سطح تحلیل (به‌شرط آنکه بافت تقدیسی در این نشریه یافت شود) تلاش خواهد شد، چهار عنصر «امر مینوی، احساس جذبه، احساس هیبت و احساس راز» که طبق آنچه در مبانی نظری گذشت، تشکیل‌دهنده ساختار قداست‌بخشی هستند، در نشریه مزبور بررسی شده، محتوای آنها مورد تحلیل قرار گیرد.

۴۳

#### بررسی حضور «قدسیت» در نشریه

پیشتر ذکر شد که محققین متذکر حضور امر قدسی در جنبش‌های نوپدید معنوی شده‌اند. اینک تلاش می‌کنیم این امر را به‌صورت عینی آزمون کنیم. نشریه دانش یوگا در صفحه آغازین، خود را چنین معرفی می‌کند: «دانش یوگا نشریه‌ای است تخصصی با هدف اطلاع‌رسانی در زمینه یوگا و علوم وابسته به آن». گنجاندن یوگا تحت عنوان کلی «دانش» و به‌علاوه، مروری بر مطالب مجله، به‌روشنی می‌رساند که این نشریه، درصدد ارائه قرائتی نوین و مدرن از یوگای سنتی است، قرائتی که یوگا را دارای وجهه‌ای علمی و با رنگی اومانستی و در خدمت بشر ارائه می‌دهد (دقت کنید که عنوان «دانش یوگا» زیر عنوانی چنین دارد: «سلامت تن و روان»).

به‌تورق مجله می‌پردازیم. پرسش هدایت‌گر ما در این تورق، آن است که آیا آنچنان که از عنوان «دانش یوگا» و زیر عنوان «سلامت تن و روان» و بسیاری از عناوین نوشتارهای آن برمی‌آید، فضای حاکم بر این مجله، فضایی علمی و اطلاع‌رسانی در زمینه‌های روان‌شناسی، ورزش، تغذیه و پزشکی است یا فراتر از این، فضایی دینی است؟ آیا با

۱. به‌عنوان مثال، سخن مدیر مسئول تحت عنوان: «سال نو، راه و روشی نو، آرامشی نو»، نیز عناوین دیگر مانند «بیدارباش ورزشی»، «رژیم گیاه‌خواری به روش یوگا برای جلوگیری از ذخیره شدن چربی در بدن»، «پانچاکارما (روش برای رسیدن به سلامتی پایدار)»، «سوی منفی نفس (من ذهنی)»، «صبحانه یک یوگی (آیورودا)»، «آموزش تغذیه برای مبتلایان به دیابت».

خواندن و تورق این مجله، احساس قدسی به خواننده دست می‌دهد یا آنکه احساسی شبیه به خواندن مجلات علمی برای او حاصل می‌شود، مجلاتی که آکنده از اطلاعات گوناگون علمی راجع به راه‌های حفظ سلامتی بدن و آرامش روحی هستند، اما احساسات متعالی و قدسی در ما بر نمی‌انگیزند و از این جهت، خنثی هستند؟

شواهد متعددی بر وجود حال و هوایی قدسی در مجله مزبور می‌توان یافت که ذیلاً بدانها اشاره می‌شود. در صفحه ۷، مطلبی یک صفحه‌ای تحت عنوان «بهاری دیگر، یوگایی دیگر» آمده است. در این مطلب، با استفاده از نمادهای یک فیلم کره‌ای (به کارگردانی کیم کی داک)، از لزوم بازگشت به «کلبه روی آب» که نماد «یک معبد حقیقی جداشده از نفس، خواهش و تموجات زمینی است» سخن گفته می‌شود و با تعمیق بحث، سخن از این ضرورت به میان می‌آید که باید «هربار بمیریم و دوباره زنده شویم». آوردن اشعار مولانا (از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم به حیوان سرزدم...) بر حال و هوای عرفانی بحث افزوده است. در ادامه، یوگا از یک ورزش صرف، تعالی یافته، برای آن، حقیقتی عمیق در نظر گرفته می‌شود و به حال کسانی که یوگا کار می‌کنند و با زحمت، به دانش یوگا دست یافته‌اند ولی «بدون درک درست از حقیقت آن و بدون مطالعه حقیقت درون»، تأسف خورده می‌شود، زیرا آنان «هم مثل انسان‌های معمولی به خاک سپرده می‌شوند». سپس نویسنده آرزو می‌کند که «بر ما این مباد»، یعنی آرزو می‌کند به حقیقت یوگا دست یابد تا دچار مرگی همچون انسان‌های معمولی نشود. قاعدتاً از مطالعه این مطلب، احساسی شبیه به احساسات عرفانی (نوعی گذر از ظاهر و سطح به باطن و عمق هستی) به خواننده دست می‌دهد.

در مطلب «آنچه یک معلم یوگا باید بداند» (صص. ۲۱-۲۰)، بصیرت‌های زیبا و مفیدی راجع به رفع تشویش‌های درونی، عشق ورزیدن به دیگران، قناعت و عدم زیاده‌خواهی، اعتدال در غذا خوردن، از خطای دیگران گذشتن، خیرات کردن و چند مطلب اخلاقی دیگر آمده است. اما در جا به جای آن، از خداوند سخن به میان آمده است و یوگا، چهره‌ای بسیار ژرف‌تر از یک تکنیک ورزشی یا آرامش‌بخشی روان‌شناختی صرف یافته است؛ یوگا چهره‌ای دینی به خود گرفته است. به‌عنوان مثال، وقتی از رژیم غذایی و لزوم رعایت اعتدال در خوردن سخن به میان می‌آورد، می‌نویسد: «خوردن گوشت و همچنین مصرف سیر، پیاز، ماهی و تخم مرغ به‌طور مداوم، شهوت را افزایش داده و تو را از خداوند دور می‌کند. در غذا خوردن تعادل را رعایت کن و از غذاهای ساتوریک (بهشتی) مثل میوه‌جات،

سبزیجات، غلات و مغزها استفاده کن». همچنین در توصیه به بیرون راندن خواطر و صحبت‌های درونی و ذهنیت‌های پراکنده، می‌نویسد: «در حال باش و گذشته و آینده را رها کن، به معنویات روی آر و ذکر خدا را تکرار کن».

در صفحه ۲۹ این مجله، مطلبی درباره مدیتیشن (مراقبه)، تحقیقات علمی روی تأثیرات عصب‌شناختی آن، شکل غربی مدیتیشن و تأثیر آن بر کاهش جرم‌های اجتماعی آمده است که ترجمه‌ای است از مطلب ژوئل اشتاین در مجله تایم. با اینکه در مطلب مزبور، پیوندی میان مدیتیشن و دین یا خدا برقرار نمی‌شود و این بحث، بحثی خنثی نسبت به احساسات معنوی است، تیتیر آن، چنین انتخاب شده است: «فقط بگو الله». این نحو انتخاب تیتیر کافی است تا در ذهن خواننده، ارتباطی نزدیک میان مدیتیشن و رابطه برقرار کردن با خداوند ایجاد شود. در صفحه بعد (ص ۳۰)، مطلبی با عنوان «نور» را مشاهده می‌کنیم. در این مطلب، از نور طبیعی فیزیکی و اهمیت فیزیولوژیک آن برای بدن سخن رفته است، اما در ادامه، این بحث، چنان تعالی یافته که به نور معنوی رسیده است. نویسنده، جایگاه نور در ادیان مختلف را بررسی می‌کند و به نقل از یک استاد هندی می‌نویسد: «وقتی که شاگرد آماده باشد استاد از راه می‌رسد. هنگامی که آماده باشید از نور آگاه خواهید شد که همیشه حضور دارد تا راه را نشان دهد».

مطلب «غلبه بر پیری با تمرینات یوگا» که در صفحات ۴۱-۴۰ این نشریه به چاپ رسیده است، از اتصال انسان، حیوان و گیاه به «اقیانوس بی‌کران انرژی یا پرانا» سخن می‌گوید. هرچند «اقیانوس بی‌کران انرژی»، برای ذهن مخاطب، برخی صفات امر قدسی همچون عظمت و احیاناً تعالی را تداعی می‌کند، ممکن است نتوان مطلب فوق‌الذکر را برانگیزاننده احساس مینوی و قدسی دانست، اما چند سطر بعد، می‌خوانیم: «تمام قدیسان، پیامبران و یوگی‌های بزرگ... قادر بودند با قدرت تمرکز، مقادیر عظیمی از ذخیره بی‌کران انرژی را جذب و مصرف کرده و روند تکامل را در مدت کوتاهی طی نمایند». مؤلف، سوامی ویشنودواناندا سپس متذکر می‌شود که مردم عادی چنین قدرت تمرکزی ندارند و تنها راه به دست آوردن قدرت تمرکز و کسب انرژی، آموختن یوگا و علم پرانایاما است. در این عبارات، با ترفیع درجه یوگا تا مرتبه‌ای که عملاً کارکرد دین (پرورش قدیس و نشان دادن راه سعادت) را بر عهده می‌گیرد و صبغه قدسی «اقیانوس بی‌کران انرژی» که قدیسان و پیامبران را تغذیه می‌کند، فضایی برای ذهن مخاطب فراهم می‌شود تا وارد ساحتی فراتر و پر عظمت شده، احساسی نزدیک به احساس قدسی بیابد.

شاید روشن‌ترین مصداق برای مطالبی از مجله «دانش یوگا» که مخاطب را از حال و هوای عرفی و علمی وارد حال و هوایی دینی و مقدس می‌کند، نوشتار مهرزاد اسدی با عنوان «سوی منفی نفس» است (صفحات ۴۷-۴۶). این نوشتار، درباره اصطلاح «من ذهنی» یا همان نفس اماره و شیطان درون سخن می‌گوید و حوزه عملکرد آن و نحوه برخورد با آن. مطلب مزبور، حال و هوایی نه تنها اخلاقی و دینی بلکه عرفانی دارد، مثلاً پس از ذکر آیه شریفه «من جاهد فینا لنهیدینهم سبلنا» (که البته نادرست نگاشته شده! و صورت درست آن در قرآن چنین است: الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا) چنین می‌آورد: «این مکتب، مکتب عاشقان است. مکتبی که جز مکتب وحدت نیست، یکی که دویی در آن راه ندارد. در این مسیر همه چیز او است و تنها او است».

به‌عنوان شاهد به همین موارد بسنده می‌کنیم. این شواهد نشان می‌دهند که «دانش یوگا»، پا را از حوزه‌های عرفی تغذیه، پزشکی و ورزش فراتر نهاده است و مخاطبین با خواندن این نشریه، حال و هوایی معنوی و دینی می‌یابند (البته این برداشت، برداشتی علی‌القاعده است و می‌توان درستی آن را طی پژوهشی پیمایشی و پرسش از خوانندگان به اثبات رساند).

اما آیا احساس قدسی ناشی از مطالعه مطالب مزبور، همانند احساسی است که در اثر خواندن متون اخلاقی و معنوی سنتی نظیر معراج‌السعاده یا مجله قدیمی مکتب اسلام دست می‌دهد؟ با تورقی سطحی به مواردی برمی‌خوریم که آشکارا با احساس معنوی سنتی منافات دارند، مانند تصاویری از زنان بی‌حجاب که در حالت یوگا به بدن خود حالتی خاص داده‌اند (به عنوان نمونه، بر روی جلد، تصویر زنی مشاهده می‌شود که در حالت یوگا با پاهای گشوده، بر فراز کوه، ایستاده است، همچنین نک. صفحات ۱۱، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۵۷).<sup>۱</sup> همچنین در «دانش یوگا»، آگهی تورهای معنوی - تفریحی به هند، تایلند و چین دیده می‌شود که با حال و هوای معنویت سنتی (که قاعداً سفر حج یا سفر به مشهد مقدس یا عتبات عالیات را می‌پسندد و دنبال می‌کند) کاملاً متفاوت است

۱. عرفان نظری، متذکر می‌شود که انسان باید به عبودیت برسد تا آنگاه ربوبیت به‌عنوان کنه و حقیقت جوهره عبودیت، رخ نماید (العبودیه جوهره کنهها الربوبیه). بنابراین، نمی‌توان گفت که انسان با آسنة‌ها، تمرکز فکر و مراقبه، وارد حالت الوهیت و ربوبیت می‌شود. ربوبیت بدون عبودیت تام انسان، تجلی نمی‌کند. آنچه در بافت معنویت نوپدید (همچون مجله مورد اشاره در این نوشتار) دیده نمی‌شود، عبودیت انسان نسبت به خداوند (به معنی رعایت کامل احکام و آداب شرعی) است (مثلاً بنگرید به وضعیت حجاب پیشکسوت یوگای ایران، در صفحات ۵۱-۵۰ که سخنانی شبه‌عرفانی دارد).

(در تصویر صفحه ۵۹ تبلیغ مرکز بین‌المللی شیواناندا یوگا و دانته آمده با تصویری از مراقبه و آسنه‌های یوگا در سواحل هند که به‌خوبی نشان‌دهنده فضایی معنوی اما متفاوت با دیانت و قدسیت سنتی است). در اینجا یک آگهی را که در صفحه آخر مجله آمده است می‌آوریم. این آگهی، به‌گونه‌ای مشخص، هم حاکی از حضور امر قدسی در «معنویت‌های نوپدید» است و هم نشان‌دهنده فاصله گرفتن این نوع قدسیت از قدسیت و مینویت ادیان سنتی.

هر بامداد جان را در قلبت بگذار و تمام روز در حضور خداوند بایست

تکنیک‌های علمی و عملی یوگا  
در باشگاه یوگا راز

هماهنگی جسم، ذهن و روان با تمرینات فیزیکی و تنفسی و ... بدنی  
کاملاً سالم و نیرومند  
فکری روشن و آرام  
اراده‌ای آهنین  
قلبی مملو از عشق و شفقت  
شناخت واقعی خویش  
و آشتی با خود و هستی

#### ساختار تقدیس موجود در نشریه

حال که وجود احساس مینوی در نشریه مورد نظر را نشان دادیم و به‌طور اجمالی، از متفاوت بودن این احساس در مقایسه با قدسیت موجود در ادیان و عرفان سنتی اطلاع یافتیم، به کالبدشکافی ساختار تقدیس در شماره مورد نظر از مجله یوگا می‌پردازیم و طی مطالعه‌ای تطبیقی، تلاش می‌کنیم تمایزات میان دو ساختار تقدیس (یکی در ادیان سنتی و دیگری در مجله مزبور) را آشکار نماییم.

در قداس، ناگزیر امری مینوی مورد تجربه واقع می‌شود. آنچنان که گذشت در این تجربه به فرد تجربه‌کننده احساس هیبت‌ناکی، رازناکی و جذابیت دست می‌دهد. حال بر اساس شواهد، به بررسی چهار مؤلفه (امر مینوی، احساس هیبت، احساس راز و احساس جذب) در مجله «دانش یوگا» می‌پردازیم و تحولات و دگردیسی‌های احتمالی هر یک را بررسی می‌کنیم.

### امر مینوی: متعالی یا درون جهانی؟

چنانکه گفته شد، امر مینوی در ادیان سنتی، امری عینی و واقعی بلکه واقعی‌ترین واقعیات ادراک می‌شود. حال امر مینوی به‌عنوان امری واقعی و نه خیالی و وهمی، به‌لحاظ نسبتش با جهان کثرات، دو گونه می‌تواند باشد: یا امری «متعالی»<sup>۱</sup>، یعنی به‌کلی، فراتر از من انسانی و جهان محسوس درک می‌شود و یا «درون جهانی»<sup>۲</sup>، یعنی حلول‌کننده در من انسانی یا جهان محسوس.

در ادیان سنتی، غالباً و در مکاتب راست‌دین اسلامی، قطعاً امر مینوی، امری متعالی است.<sup>۳</sup> امر مینوی متعالی یا «خداوند»، منزله از احکام کثرات امکانی و به‌کلی دیگر است. او هرچند در جهان کثرات متجلی شده است، اما ذات او فرامادی، فرازمان و فرامکان است و در هیچ موجود مادی یا من انسانی حلول نمی‌کند. بنابراین نمی‌توان چنین اظهار داشت که «خدا در تو است» یا «خدا خود تویی» و یا «خدا همان انرژی یا قوانین حاکم بر طبیعت است»، بلکه باید گفت: «تو تجلی و ظهوری از خدا و اسما و صفات او هستی»، «انرژی و قوانین حاکم بر طبیعت، تجلی او هستند».

اما در مجله «دانش یوگا» (شماره ۵۴)، مسئله به‌گونه دیگری است. در مطلبی از جولیا باترفلای تحت عنوان «آغوش گرم» (صص ۱۱-۱۰) آمده است: «یکی از مهم‌ترین درس‌های یوگا یادآوری وحدانیت است... وقتی تنفس با آسانا هماهنگ می‌شود در حالت الوهیت قرار می‌گیریم و امکان‌هایی از چالش‌ها، تیره‌بختی و ترس را خواهیم یافت». قرار گرفتن انسان در «حالت الوهیت»، معنای موردنظر نگارنده از آن هر چه باشد، ذهن خواننده عام (که مسلح به پیش‌فرض‌های فلسفی یا عرفانی نیست) را به این سمت می‌کشاند که الوهیت، از حالات انسان است یا دست‌کم، از حالاتی است که انسان هم

1. Transcendent

2. Immanent

۳. شاید به‌نظر رسد برخی ادیان سنتی را باید استثنا کرد. مثلاً در برخی قسمت‌های اوپانشادها و به‌تبع آنها، برخی مکاتب فلسفی هندوئیسم، خدا (برهمن)، همان نفس من (آتمن) تلقی می‌شود (تت توم اسی: آن تو هستی). اما مسئله قابل بحث است، چرا که در نگاه اوپانشادی، کثرات مایا یا توهم دانسته می‌شوند (مثلاً نک. شایگان، ۱۳۷۵) و در نتیجه، «من» عبارت نیست از این بدن، حواس و ذهن محدودی که نام و نشانی مشخص و ویژگی‌های متمایزکننده‌ای دارد، بلکه نفس ذی‌شعور و شناسای مطلق است که غیرقابل توصیف و نامگذاری و امری متعالی است. بنابراین شاید بتوان وحدت وجود اوپانشادی را نیز همچون دیگر ادیان سنتی، قائل به تعالی امر مینوی دانست. او در کثرات این جهانی حلول نمی‌کند چرا که اصولاً کثرات مایا هستند و او بدین معنا متعالی است که از مایا بودن منزله و مبرا است.

می‌تواند بیابد، نه آنکه مختص موجودی فراباشنده و عینیتی منزله از این جهان باشد. در مطلبی تحت عنوان «نور» (صص ۳۰-۳۱)، گزاره‌هایی سلسله‌وار در توصیف نور می‌یابیم:

• در اولین گزاره، بیان می‌شود که الله، «نور زمین و آسمان‌ها» است.  
• در آخرین گزاره، آمده است: «نور، خود زندگی است. بدون این انرژی عظیم الهی، زندگی و حیات ممکن نبود».

• نویسنده در جایی دیگر از این مقاله می‌نویسد: «چگونه می‌توانیم از این انرژی که ما خودبخشی از آن هستیم استفاده کنیم؟ باید نخست در این نور مستقر شویم، بدانیم که ما در نور هستیم و جزئی درونی از این نور و نور الهی».

هرچند این گزاره‌ها و دیگر گزاره‌هایی که در مقاله مورد اشاره آمده است، فاقد دقت منطقی هستند، نامنسجم و گاه متضادند، بیشتر، چنین القا می‌کنند که نومینوس (که تعبیر «نور» دقیقاً بدان اشاره می‌کند)، امری «درون جهانی» است، نه متعالی؛ به ما بسیار نزدیک است و در همین عالم جستنی است. در واقع، اینجا دو ساحت یا دو عالم تصویر نمی‌شود که یکی مربوط به ما و جهان مادی باشد و دیگری مربوط به نومینوس<sup>۱</sup>. نومینوس، همان «انرژی عظیم»، دریایی بی‌ساحل، خود دانایی، رستگاری الهی، وجود، حقیقت، امری محیط بر پرانا و «عظیم‌ترین نیروی شفابخشی» است که در زندگی ما، در «درون هسته مرکزی هر اتم» و در «همه عناصر هستی» یافت می‌شود.

در مقاله مورد بحث، خصوصاً گنجاندن مباحثی درباره نور فیزیکی، موجب می‌شود «درون جهانی بودن» نومینوس، بیشتر به ذهن خواننده القا شود. این آمیختگی مباحث نور فیزیکی با نور معنوی آنچنان شدید است که خواننده در نقاطی (بلکه حتی پس از پایان مطلب)، چنین گمان می‌کند که نویسنده تنها درباره یک نور (که همان نور فیزیکی که در عین حال، دارای ابعاد و آثار معنوی است) سخن می‌گوید، نه آنکه سخن او درباره نور معنوی باشد و نور فیزیکی را صرفاً از باب تشبیه معقول به محسوس آورده باشد.

۱. همان‌گونه که اشاره شد، این مقاله و مقالاتی از این دست (نوشته‌های معنویت نوپدید) عمدتاً فاقد یکپارچگی منطقی است. این متون، بسان متنی فلسفی یا کلامی نیستند که نکته و برآیند واحد و منسجمی را ارائه دهند. در همین مقاله یکجا آمده است: «نور... ما را قادر می‌کند تا کهکشانشان‌ها و فراسوها یعنی عوالم اعلای معنوی و نیز حقیقت نهفته درون ظواهر بیرونی را ببینیم»، اما عباراتی از این دست که از عالمی ماورا و اعلا سخن می‌گویند، طنین اندکی در کل متن دارند. ما باید بنا را بر آنچه بیشتر توسط متن القا می‌شود بگذاریم.

در صفحات ۴۱-۴۰ از مجله مورد بحث، مطلبی تحت عنوان «با تمرینات یوگا غلبه بر پیری» به چاپ رسیده است. نویسنده، سوامی ویشنودواناندا، از انرژی پرانا می‌گوید و انتقال آن به دیگران. در جایی از این مطلب، دلیل تأثیرگذاری عمیق پیامبران و قدیسان بر گروه عظیمی از انسان‌ها، این امر دانسته شده است که آنان «قوی‌ترین کنترل را بر پرانا داشته‌اند و از طریق این قدرت اراده بوده که توانسته‌اند هزاران نفر را به سمت خود کشانده و آنان را با خود هم‌عقیده کنند. آنها قادر بودند حجم عظیمی از ارتعاشات فکری‌شان را با انرژی پرانا در هم آمیزند و به مرحله‌ای از قدرت نایل شوند که بتوانند جهان را تسخیر کنند».

چنین به نظر می‌رسد که اگر توجیه فوق در کنار ارتکاز ذهنی دینداران مبنی بر اینکه پیامبران و قدیسان دارای قدرتی مینوی و فراطبیعی بوده‌اند قرار گیرد، این نکته به ذهن القا خواهد شد که امر قدسی، چیزی از جنس «انرژی درون جهان» است. مؤید این برداشت، آن است که در جایی دیگر از همین مطلب، جذب «انرژی حیاتی پرانا»، سبب رشد سریع روحی و به «حد اعلای کمال» رسیدن انسان دانسته شده است؛ تمام قدیسان و پیامبران نیز با جذب و مصرف مقادیر عظیمی از ذخیره بی‌کران انرژی توانسته‌اند به سرعت به کمال دست یابند.

در صفحات ۱۷-۱۶، مطلبی با عنوان «من و من» درج شده است. غرض اصلی مقاله، بیان آن است که انسان به دنبال سعادت و خوشبختی در نیمه تاریک وجود خود یعنی ذهن و فکر می‌گردد، اما هرگز آن را نمی‌یابد. انسان باید بداند که حقیقت وجودش، «بودن» است نه جسم و ذهن. ذهن تنها وسیله‌ای است که هنگام نیاز باید سراغ آن رفت. ذهن مانند انباری نمود و تاریک و مملو از خاطرات گذشته و دغدغه‌های آینده است که انسان را دارای نفرت، خشم، دودلی و افسردگی می‌کند. با رفتن به نیمه روشن وجود انسان یعنی همان «بودن»، می‌توان به سعادت دست یافت. نویسنده مقاله، ماهیت اصلی انسان را همان «بودن» می‌شمارد و پس از چند سطر می‌نویسد: «بودن همان ذات مقدس است که هر چیزی را موجود می‌کند». نویسنده، این «بودن» را «گوهر متعالی وجود انسان» می‌داند. از این بیان چنین معلوم می‌شود که قدسیت (یا همان ذات مقدس = بودن = گوهر متعالی) در دیدگاه نویسنده، در درون من، جستنی است، زیرا حقیقت من، همین قدسیت است.

همچنین در صفحه ۲۰ این مجله، در مقاله‌ای تحت عنوان «آنچه یک معلم یوگا باید



بداند» می‌خوانیم: «هستی به‌عنوان ذات حقیقی تو در دسترس توست، خویشتن خویش توست». و در صفحه ۲۱ آمده است: «خداوند، روح پاک است. خداوند راه و هدف است. خداوند را همین جا و هم‌اکنون درک کن و تا ابد خوشحال بمان».

از موارد فوق‌الذکر چنین برمی‌آید که «امر مینوی» در نشریه مزبور، چیزی بسیار متفاوت و دور از مفهوم سنتی «خداوند» است. مفهوم مینوی «خدا» در این نشریه، در قالب خویشتن حقیقی خود انسان یا انرژی حاکم بر همه اشیا تصویر می‌شود. مؤید این امر که در نشریه دانش یوگا، انرژی کیهانی یا حقیقت خویشتن انسان (که گاه نام خدا هم بر آن اطلاق می‌شود) همان جایگاه نومینوس را دارد، آن است که رویارویی و اتصال به آن، غایت و هدف اصلی معنویت نوپدید است و از این اتصال، به‌عنوان منشأ تحولات بزرگ سخن رفته است. به‌عنوان مثال، در صفحه ۲۶ مجله مزبور، «اتصال با خود و جهان اطراف»، نتیجه روش‌هایی دانسته شده است که یوگا به ما می‌آموزد. در انتهای همین صفحه می‌خوانیم: «از طریق یوگا می‌توانیم به درون برویم و به اتصال و هماهنگی با دنیای بیرون برسیم و این وحدانیت را در زندگی احساس کنیم». در صفحات ۴۰-۴۱ نیز از اتصال به «ذخیره بی‌کران انرژی» و جذب آن سخن رفته است که موجب «رشد سریع روحی» می‌گردد (کاری که موجب موفقیت‌های شگفت‌انگیز پیامبران و قدیسن شده است). در صفحه ۱۰، اتصال به «سرچشمه حقیقت»، موجب «بزرگ‌ترین تغییر» دانسته شده است و در همین صفحه می‌خوانیم: «اتصال و وحدت، معانی صلح و قدرت و لذت را تداعی می‌کند» و سبب رهایی از «چالش‌ها، تیره‌بختی و ترس» می‌شود.

به‌عنوان آخرین شاهد، به صفحه ۵۱ این مجله می‌نگریم. در آنجا یکی از پیشکسوتان یوگای ایران، شعری را می‌خواند که همواره برای شاگردانش زمزمه کرده و آنها را به حفظ کردن آن دعوت نموده است: «... گر به این نقطه رسیدی به تو سر بسته و در پرده بگویم تا کسی نشنود این راز گهر بار جهان را. آنچه گفتند و سرودند تو آنی، خود تو جان جهانی، گر نهانی و عیانی. تو همانی که همه عمر به دنبال خودت نعره زانی، ندانی که خود آن نقطه عشقی، تو اسرار نهانی، همه جا تو، نه یک جای نه یک پای، همه‌ای با همه‌ای، هم همه‌ای...». او در این شعر تأکید می‌کند که باید به‌جایی رسید که جز عظمت و روشنی خود، چیز دیگری را ندید: «نه که جزئی نه چون آب در اندام سبویی، خود اوئی، به خود آی تا به در خانه متروک هر کس ننشینی و به‌جز روشنی شعشعه پرتو خود هیچ نبینی و گل وصل بچینی». وی این نکته را «دقیقا پیام یوگا» می‌داند.

در پایان این بخش، اشاره به یک تمایز لازم است. چه تمایزی میان الوهیت درون جهانی و وحدت وجود در عرفان اسلامی هست؟ آیا این بصیرت عرفانی که معرفت نفس موجب یا همان معرفت پروردگار است، دلالت بر تفرق الوهیت در نفس انسانی نمی‌کند؟ برای پاسخی که نخواهد وارد مباحث دقیق و فنی عرفان نظری شود، به نظر کافی می‌رسد به جنبه تنزیهی خدانشناسی عرفانی تأکید کنیم. در عرفان نظری، ذات برین، جامع اضداد است، در عین نزدیک بودن، دور است، در عین جمال، دارای جلال است، در عین معیت با همه اشیا، غیریت و بینونت دارد،... خلاصه آنکه عرفان نظری بر تنزیه در کنار تشبیه، تأکیدی اساسی و تام دارد و هیچگاه این دو لنگه در معرفت را فراز نمی‌کند. اما در مجله معنویت‌گرایی مورد بحث، عمدتاً یا صرفاً یک لنگه گشوده است که همان جنبه نزدیکی، معیت و درجهان بودن امر مینوی است و این تأکید یک‌جانبه، موجب می‌شود امر مینوی به صورت امری حلول‌کننده در جهان دیده شود و فراتر بودن او حاشیه‌ای یا مغفول گردد. همچنین باید متذکر شد که تأکید بر وارد کردن امر مینوی (= خداوند) به درون، با راهی که عرفان از طریق واقف ساختن انسان به عبد بودن و فقر ذاتی‌اش به خداوند طی می‌کند ناسازگار است. آموزه‌های معنویت نوپدید، انسان را در معرض خطر خودبزرگ‌بینی و خود مهم دانی قرار می‌دهد و چه بسا، مخاطبین این آموزه‌ها، حدود و ثغور تنگ نفس انسانی را با الوهیت و امر قدسی خلط نمایند.

#### مهابت و جذب: احساسات برون‌نهیشت یا درون‌نهیشت؟

در ساختار قداست ادیان سنتی آنچنان که دیدیم، امر مینوی، در عین جذابیت و کشانندگی، در آدمی احساس خشیت به وجود می‌آورد. انسان باید از او و هر آنچه تجلی خاص اوست، حریم بگیرد، قلمرو انسانی خود را رعایت کند و بدانند در برابر او حقیقتاً هیچ است. در ادیان سنتی، آن امور، اشیا، مکان‌ها و اشخاصی که به مقدس بودن توصیف می‌شوند، در عین آنکه بسیار خواستنی و محبوب‌اند، چنان حرمتی دارند که انسان را نسبت به عدم رعایت آداب و رسومی که در قبال آنها بایسته است نگران می‌کند. به‌عنوان مثال، جلد و صفحاتی که حاوی متن قرآن کریم هستند، با دیگر کاغذها متفاوت دیده می‌شوند؛ گویی از جنس دیگری (لطیف‌تر و آسمانی) هستند. بی‌حرمتی، به قرآن هرگز جایز نیست، تا آنجا که حتی دست نهادن بدان بدون طهارت، ناشایست تلقی می‌شود. در

#### 1. Externalizing or Internalizing Feelings

جایی که مصحف شریف قرار دارد، شخص مؤمن از صدور رفتارهای حرمت‌شکن نگران است؛ او مراقب است مصحف شریف بر زمین نیفتد، آلوده نشود و در قرائت آن، آواز و لحن نامناسب به کار نرود. او حتی از دراز کردن پا در برابر مصحف شریف، ابا می‌کند. آیا در نشریه مورد نظر، نیز چنین احساس هیبتناکی و تعظیمی وجود دارد که مقتضی متمایز کردن و حرمت نهادن باشد؟

در نگاه اولیه به صفحات و مطالب مجله دانش یوگا، چنین عنصری مشاهده نمی‌شود. هیچ کجا، امر مینوی «درون جهانی»، با جنبه خوفناکی و هراس‌انگیزی توصیف نشده است. سراسر مطالب، امیدبخش، شادی‌آفرین، حاکی از آینده روشن و امکان‌رهایی کامل از غم‌ها و رنج‌ها است. یک نشانه برای فقدان عنصر هیبتناکی، کاربرد لفظ جلاله «الله» بدون هر گونه کلمه تنزیه‌ی است. کنار این لفظ مبارک، هیچ اثری از واژگان تعظیمی رایج همچون «تعالی»، «جل جلاله»، «عزوجل» و مانند آنها دیده نمی‌شود (بنگرید به ص. ۲۹: فقط بگو الله؛ ص. ۳۰: به نام الله همو که خود را نور زمین و آسمان‌ها توصیف کرد؛ همچنین کاربردهای متعدد لفظ «خدا» و «خداوند» تقریباً در همه یا بیشتر موارد به‌طور معناداری بدون الفاظ تنزیه‌ی آمده که تداعی‌کننده نزدیکی، دم‌دستی بودن و انحصار صفات خدا در مهر و محبت است). در صفحه ۲۱ یک دیالوگ خودمانی با خداوند را مشاهده می‌کنیم؛ نویسنده به مخاطب توصیه می‌کند که اگر روزی با مشکل برخورد کردی، «ذهنت را به‌سوی خداوندگار عالم معطوف کن، متوجه می‌شوی که خداوند خواهد گفت: امروز تمام مشکلاتت را کنترل خواهم کرد، برو و آرام بگیر. همیشه بدان من دوستت دارم و به‌خاطر بسپار اگر در زندگی مشکلی برایت پیش آمد که نمی‌توانستی به‌تنهایی آن را حل کنی آن مشکل را روی کاغذ بنویس و در صندوق مخصوص نامه‌های خدا بینداز، من خودم آن را از آنجا برمی‌دارم... تو از آرامش همیشگی برخوردار می‌شوی». در نشریه معنویت‌گرایی مورد نظر، از قرار معلوم، احساس خردی و ناچیز بودن آنچنان که در ادیان سنتی در برخورد با امر مینوی به انسان دست می‌داد وجود ندارد. خشیت، احساس اضطراب و ناگریزی در برابر قدرت مطلق و بی‌کران امر مینوی، تسلیم مطلق و احساس مخلوقیت در معنویت نوپدید دیده نمی‌شود. انسان، خود را قادر، مختار و دارای اراده آزاد می‌یابد و تلاش دارد خویشتن و استعدادهای عظیم درونی‌اش را به تحقق و فعلیت برساند و این با خود را حقیر و ناچیز شمردن در برابر امر مینوی ناهمخوان انگاشته می‌شود.

اما آیا آنچه از این نگاه اولیه به دست می‌آید، چهره کاملی از معنویت نوپدید ترسیم می‌کند؟ آیا معنویت نوپدید، با هیچ‌گونه حرمت و جداسازی احترام‌آمیز همراه نیست؟ برای یافتن پاسخی درخور به سراغ مجله می‌رویم. در بسیاری از صفحات، با این مضمون مواجهیم که به کار بستن تعالیم و بصیرت‌های یوگا و مدیتیشن، انسان را از دنیای کنونی که آکنده از رنج، تشویش، اضطراب و تاریکی است به دنیایی دیگر می‌برند، دنیایی که چنین اوصافی دارد: بسیار ناب است (ص ۱۶)، قلمرو روشنایی، قلمرو عشق و سعادت حقیقی است (ص ۱۶)، آکنده از «آرامشی فوق تصور، آرامشی جاودانه و همیشگی» است (ص ۲۰)، همسو شدن انسان با جهان هستی است که طی آن، جهان به خدمت انسان درمی‌آید (ص ۲۰)، احساس «سرمستی از راحتی و دلخوشی و سعادت» را به انسان می‌دهد (ص ۲۰)، مملو از «احساس خوشبختی» است (ص ۲۷)، رشد سریع روحی از طریق جذب انرژی پرانا را موجب می‌شود (ص ۴۰). این توصیفات نشان می‌دهند معنویت نوپدید، با دنیایی سر و کار دارد که به کلی ممتاز از دنیای کنونی است. هر چند دنیایی که در معنویت نوپدید ترسیم می‌شود، فاقد مشخصه‌های عوالم عرفانی (مقامات و احوال در عرفان اسلامی) است و متضمن دل‌کندن از حیات مادی و خاکی نیست (مثلاً جولیا باترفلای پس از ورود در جمع یوگیست‌ها، احساس می‌کند میل به زندگی، دوباره در او پدید آمده است: ص ۱۱)، اما ویژگی‌هایی که در بالا گذشت، این دنیای معنوی را سزاوار حرمت نهادن و متمایز ساختن می‌کند. ادعا بر این است که با آموزه‌های یوگا، وارد دنیایی می‌توان شد که نسبت به دنیای عادی ما، تافته‌ای جدابافته است و فاصله‌ای «فوق تصور» با آن دارد. تمایز این دو دنیا، به اندازه تمایز «ابدیت» از زمان‌مندی، روشنایی از تاریکی، «سعادت حقیقی» از «سعادت دروغین» و «آرامش و دلخوشی و سعادت» از «رنج و محنت و اضطراب» است. در صفحه ۷ عبارتی صریح در باب چنین جدایی و تمایزی می‌بینیم: «ساخت یک مرکز یوگا باید... از خواسته‌ها و وابستگی‌های زمینی جدا شود. بین مرکز یوگا و آن سوتر یعنی زندگی مادی و زمینی لازم است حائل، خندق و فاصله‌ای وجود داشته باشد». بدینسان می‌توان دید که عنصر حرمت و تمایزیابی که در ساختار قدسیت ادیان سنتی هست، در معنویت نوپدید نیز قابل مشاهده است هرچند با این فرق که در قدسیت ادیان سنتی، برخی امور و اشیا و اشخاص، از محیط پیرامونی متمایز می‌شوند و به ساحتی فرامادی و متعالی تعلق می‌یابند، حال آنکه در معنویت نوپدید، برخی امور، اشیا، اشخاص و خود زندگی، همچنان که به ساحت مادی و زندگی دنیوی متعلق‌اند،

دارای «برتری‌هایی فوق‌العاده» می‌گردند. برای توصیف چنین حس احترام و مهابتی، مایلم واژه «احساس درون‌نهشت» را به کار ببرم. مقصودم از این واژه، احساسی است که شخص واجد آن را به دنیای درون خویشتن یا شگفتی‌های درون جهان مادی معطوف می‌دارد، در برابر «احساس برون‌نهشت» که انسان را فارغ از خویشتن و معطوف به دنیای مجردات و جهان فرامادی می‌نماید.

جذابیت نیز در قداست‌بخشی معنویت‌های نوپدید تفاوت‌هایی با ادیان سنتی دارد. نومینوس، احساس جذبه، حس لطف، نوازش، عشق و مرحمت را در انسان برمی‌انگیزد. جذبه یعنی اشتیاق و کشش، احساس عشق بی‌نهایت، آمادگی برای جان فشانی و بذل دارایی‌ها در راه او، عطش عروج و وصال و نهایتاً گاهی سرمستی و بی‌خویشی.

در مجله دانش یوگا، امر مینوی، فوق‌العاده شوق‌برانگیز و جذاب است. اما بیشتر از آن روی که موفقیت فردی و رسیدن به اهداف و آرزوها را رقم می‌زند. عنصر عشق، دلدادگی و جانفشانی، در این نوع جذبه به چشم نمی‌خورد.

شواهد این ادعا کدام‌اند؟ یک شاهد را می‌توان در صفحه ۱۰ مجله دانش یوگا دید؛ آنجا که اتصال به سرچشمه حقیقت و قرار گرفتن در حالت الوهیت مطرح می‌شود، از «شور و اشتیاق» و «عشق به هدف» سخن رفته است (که البته به راحتی می‌توان مقصود از این «عشق» را شدت شوق دانست نه دلدادگی<sup>۱</sup>). در یوگا وعده داده می‌شود که با انجام تمرینات و پیگیری تحولات درونی، تجربه‌های دل‌انگیزی چون «عشق به نیکی و خدمت» (ص ۱۰) و کنار نهادن زوال، نابودی و دل‌سردی در زندگی (ص ۱۱) به انسان دست می‌دهد. این بدان معنا است که نومینوس، احساسات شورانگیز و مشعوف‌کننده‌ای به فرد می‌دهد.

در صفحه ۵۱ یکی از مسن‌ترین مربیان زن یوگای ایران، یوگا را چنین معرفی می‌کند: «درس‌های یوگا راه زندگی کردن را به انسان نشان می‌دهد، راه عشق و معرفت». او خود، از کودکی فهمیده که عاشق است، «عاشق طبیعت، عاشق زیبایی‌ها، عاشق مردم، عاشق کار و تلاش و عاشق خدمت کردن» (ص ۵۰). مضامین شوق‌برانگیزی از این دست که در سراسر مجله مزبور قابل مشاهده‌اند، حاکی از جذابیت خارق‌العاده آن امر مینوی است که فرد یوگیست با آن مواجهه می‌یابد.

۱. از آن نوعی که عاشق از خود به کلی بگذرد: جمله معشوق است و عاشق برده‌ای...

### راز آلودگی، از نوع رازهای مابعد الطبیعی یا رازهای علمی؟

اسرارآمیز بودن امر مینوی در ادیان سنتی از تعلق امر مینوی به عالم فراطبیعی نشئت می‌گیرد. حواس و درک انسان با امور مکان‌مند و زمان‌مند یعنی امور دنیای مادی انس گرفته است و به راحتی نمی‌تواند امور فرازمان و فرامکان را دریابد. در مورد امر مینوی، فراتر بودن و تعالی به حد نهایی خود می‌رسد آنچنان که نمی‌توان از امر مینوی با اسمی یا صفتی یاد کرد و به هیچ طریقی نمی‌توان او را تحت احاطه علمی درآورد. عقل و قوای دراکه بشری در برابر آن ذاتاً و برای ابد متحیر و عاجزند. اما اسرارآمیز بودن امر مینوی در نشریه دانش یوگا، ذاتی نیست. انسان با علوم تجربی و متدی که تاکنون کشف کرده است، عجزاً نمی‌تواند امر مینوی را دریابد، اما نه آنکه از درک آن و احاطه علمی بر آن برای همیشه عاجز و محروم باشد.

رازآمیزی امر مینوی در مجله دانش یوگا مشهود است. در صفحه ۳۴ طی مطلبی تحت عنوان «یوگا و چند تکنیک برای مقابله با مشکلات جسمی»، از جمله درباره دردناکی مچ پا که نشانه مشکلات کلسترولی است صحبت به‌میان آمده است و ضمن توصیه به مراجعه به پزشک آمده است: «در عین حال حرکات سلام بر خورشید در هر صبح زود می‌تواند تا حد زیادی از کلسترول خون بکاهد». تأثیر اسرارآمیز این حرکات یوگایی (سلام بر خورشید) بر کاهش کلسترول، در یافت نوشتار مزبور، چیزی در حد و اندازه اسرار این جهانی است که هنوز علم تجربی نتوانسته است از رخ آنها نقاب برگیرد. در صفحه ۴۱ از «نتایج عظیم و اعجاب‌آور حاصل از تمرینات فیزیکی ساده یوگا» و نیز «تأثیر شگرف جذب پرانا» بر بدن، ناشی از تمرین تنفس منظم سخن به‌میان آمده است. در آگهی‌های صفحه ۶۳ نیز نکات قابل توجهی یافت می‌شود؛ مثلاً در آگهی ری کی سنتی «ساتوا» آمده است: «... با روش تدریسی کاملاً متفاوت و کاربردی که باعث افزایش روشن بینی و ادراکات فراروانی می‌شود». همچنین در آگهی «TROOD» آمده است: «تقویت شهود و روان، رفع تنش‌های امواج الکترومغناطیس، رفع اضطراب...». آشکار به نظر می‌رسد که خواننده مجله مزبور، امری اسرارآمیز و شگفت را در ذهن می‌آورد که می‌تواند با «دانش یوگا» و شرکت در برخی کلاس‌ها بدان دست یازد. این امر اسرارآمیز، تحت ضابطه یک «دانش» است: «دانش یوگا»، نه متعلق به اساطیر و خرافات! خصوصاً اینکه این نوشتارها و آگهی‌ها دارای اصطلاحات و کلماتی به انگلیسی و نیز اصطلاحات تخصصی پزشکی و روان‌پزشکی است و در برخی آگهی‌ها نام مدرس، با لقب «مهندس» همراه شده است و

نیز بسیاری از آگهی‌ها برای برانگیختن حس اعتماد مخاطبین، یاد کرده‌اند که این مرکز، زیر نظر یک مرکز بین‌المللی غربی (مثلاً در کانادا) اداره می‌شود. همه اینها مخاطب را بدین اعتقاد می‌رسانند که با یک امر اسرارآمیز علمی (به معنای امروزی آن) مواجه است، امری که علم آن را پذیرفته، اما هنوز نتوانسته تحلیلش کند. اگر امری تحت ضابطه علم بیاید، هم‌ردیف دیگر حقایق علمی خواهد بود و اگر رازآلوده باشد، هم‌ردیف حقایق علمی کشف‌ناشده‌ای است که علم همچنان در حال کار روی آنها است.

### جمع‌بندی

در بررسی تطبیقی فوق، دیدیم قداست‌بخشی خاص نوینی (دست‌کم در برخی از جنبش‌های نوپدید معنوی) مشاهده می‌شود که عناصر مشترکی با قداست‌بخشی ادیان سنتی دارد و در عین حال، افتراقات قابل توجهی نیز با آن دارد. این افتراقات را می‌توان در یک جمع‌بندی در جدول زیر نشان داد:

مؤلفه‌های «قداست»	قداست در دین اصیل	قداست خاص موجود دست‌کم در برخی جنبش‌های نوپدید معنوی
امر مینوی	امر متعالی - واقعی، بیان‌ناپذیر، بی‌همتا - منزله از ویژگی‌های امور ممکن همچون امور و انرژی‌های این جهانی و خویش‌من	امر «درون جهانی» - واقعی، بیان‌ناپذیر، بی‌همتا - خویش‌من خویش تو، «انرژی عظیم» کیهانی، «عظیم‌ترین نیروی شفابخشی» در زندگی ما، در «درون هسته مرکزی هر اتم» و در «همه عناصر هستی» یافت می‌شود.
احساس هیبت	احساس برون‌نهیشت (که آدمی را از خودیت خود رها می‌سازد) - احساس مخلوق بودن و هیچ بودن در برابر او - احساس امری پرمخافت و هراس‌انگیز، خشیت (awe)، تسلیم مطلق - موجب حریم گرفتن انسان از او می‌شود، امور و اشیای منسوب به او تابو می‌شوند	احساس درون‌نهیشت (که نظر آدمی را به خودیت خود بیش از پیش معطوف می‌سازد) - عدم احساس مخلوقیت (مثلاً کاربرد لفظ جلاله «الله» بدون هر گونه کلمه تنزیه‌ی / رابطه با امر مینوی، رابطه دو دوست نزدیک است نه خالق و مخلوق) - عدم احساس مخافت و تسلیم - عدم تابو، ولی امور منسوب به او به جهت ویژگی‌های فوق‌العاده، از اشیای عادی متمایز می‌شوند

<p>احساس درون نهشت (که نظر آدمی را به خودیت خود بیش از پیش معطوف می‌سازد) - عشق به زیبایی و عظمت‌های جهان مادی - احساس بهجت از زندگی و قدرت خویشتن و موفقیت فردی و رسیدن به اهداف و آرزوها - حس لطف و نوازش از سوی او که دوست نزدیک ما است. - عدم احساس جانفشانی</p>	<p>احساس برون نهشت (که آدمی را از خودیت خود رها می‌سازد) - احساس جذبه، اشتیاق و کشش - احساس بهجت از فارغ شدن از خود و اتصال به امر قدسی - حس لطف، نوازش، عشق و مرحمت از سوی او که در عین حال، دارای سطوت و جلالت است. - آمادگی برای جانفشانی در راه او</p>	<p>احساس جذبه</p>
<p>احساس رازی علمی - احساس امری شگفت که مورد پذیرش علم امروز است - اسرارآمیز بودن امر مینوی ذاتی نیست بلکه فعلاً علم موفق به حل آن نشده است - حس رازی که با پیشرفت علم، منتظر و مشتاق کشف آن هستیم</p>	<p>احساس رازی مابعد الطبیعی - احساس امری فراتر از حوزه هستی دنیوی - این احساس که او ذاتاً غیر قابل شناخت است - حس کرختی و سکوت از سرگیجی</p>	<p>احساس رازانگی</p>

آنچنان که از جدول بالا برمی‌آید، در یک نگاه کلی می‌توان تغییرات ساختار  
قداست‌بخشی دست‌کم در برخی معنویت‌های نوین را در جهت محوریت یافتن خویشتن  
انسان دانست. بدین لحاظ، ساختار قداست‌بخشی نوپدید (NS)<sup>۱</sup> نسبت به قداست‌بخشی  
سنتی (TS)<sup>۲</sup>، به‌وضوح اومانستی است.

فقدان برخی عناصر (TS) در (NS) را می‌توان بر همین اساس توجیه نمود. به‌عنوان  
مثال، عنصر هراس‌انگیزی یا عنصر جانفشانی در قداست‌بخشی نوپدید حضور ندارند،  
به این دلیل روشن که با اومانسیسم ناسازگارند؛ انسان محوریت یافته، موجودی فراتر از  
خود نمی‌شناسد که از او بهراسد یا در راه او خود را فدا کند. نگاه اومانستی به زندگی  
خواهان آن است که هر مفهومی که در سنت، متعالی یا مقدس تلقی می‌شد، صرفاً تا  
آنجا حفظ شود که اعتقاد به آن، مایه آرامش، موفقیت و شفایابی می‌شود. هدف اصلی،  
بیشتر لذت بردن از زندگی و شادکامی در همین دنیا است، هدف، رسیدن به بهجت ناشی  
از خوداتکایی، بصیرت به قدرت‌ها و استعدادهای درون و شکوفایی آنها است. اموری که  
در سنت، مقدس تلقی می‌شدند، هنوز می‌توانند حس تقدس یا همان احساس مینوی  
را در انسان ایجاد کنند، اما مشروط بر آنکه موجب آن نشوند که انسان خود را عاجز و  
ناتوان ببیند. در حس تقدس نوپدید، انسان احساس می‌کند با جهان هستی همسوسده  
و جهان به‌خدمت انسان در آمده است.

1. New Sacralization
2. Traditional Sacralization



شباهت‌های معنادار میان دو ساختار فوق ما را به این نتیجه می‌رساند که دست‌کم در مورد برخی جنبش‌های نوپدید معنوی چنان است که آنها نیز فضایی برای مخاطبین خود ایجاد می‌کنند که می‌توان به‌درستی آن را یک نوع «قداست‌بخشی» خواند. شباهت‌های مورد اشاره را هم در تصویر امر مینوی می‌توان یافت و هم در احساسات برآمده از مواجهه با آن. در هر دو ساختار، امر مینوی بنیادی‌ترین و غایی‌ترین واقعیت عالم است که بر بسیاری از انسان‌ها پوشیده و نامعلوم است. همچنین در هر دو ساختار، مواجهه با امر مینوی، احساسی فوق‌العاده و فراتر از احساس‌های عادی روزمره ایجاد می‌کند، احساس رازآلودگی فراوان، عظمت و تأثیرگذاری شدید، جذابیت وصف‌ناشدنی و دلگرمی و امید بنیادین.



## منابع

۱. آرون، ریمون. (۱۳۷۷). *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی*. باقر پرهام. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. اتو، رودلف. (۱۳۸۰). *مفهوم امر قدسی*. همایون همتی. تهران: انتشارات نقش جهان.
۳. حمیدیه، بهزاد. (۱۳۸۹). بازخوانی انتقادی تحولات اخیر دین‌داری و معنویت‌گرایی. *مجله قیاسات*. شماره ۵۶. تابستان ۱۳۸۹. صص ۱۸۷-۲۱۱.
۴. شایگان، داریوش. (۱۳۷۵). *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*. تهران: امیرکبیر.
۵. علمی، قربان و بهزاد حمیدیه. (۱۳۸۹). پیامدهای فرهنگ رفاه برای دین‌داری. *مجله فلسفه و کلام اسلامی (مقالات و بررسی‌ها)*. سال ۴۳ شماره ۲. ۸۳-۱۰۱.
6. Albanese, Catherine L. (1990). *Nature Religion in America: from American Indians to the New Age*. Chicago: University of Chicago Press.
7. Casanova, J. (1994). *Public Religions in the Modern World*. Chicago: University of Chicago Press.
8. Clarke, Peter. (2006a). *New Religions in Global Perspective*. London and New York: Routledge.
9. Clarke, Peter. (2006b). New Religious Movements. in: Peter, Clarke (ed.). *Encyclopedia of New Religious Movements*. London and New York: Routledge. pp. 453-455.
10. Colpe, Carsten. (2005). Sacred and the Profane, the., Translated by Russell M. Stockman, in: Lindsay Jones (ed.). *Encyclopedia of Religion, Macmillan Reference USA*. Thomson Gale: vol. 12. pp. 7964-7978.
11. Davie, Grace. (2010). Resacralization, in: Bryan S. Turner (ed.). *The New Blackwell Companion to the Sociology of Religion*. UK: Wiley-Blackwell. 160-177.
12. Eisenstadt, Shmuel. (2000). Multiple Modernities. in: *Daedalus*. 129: 1-30.
13. Pearson, Jo. (2006). Neo-Paganism, in: Peter, Clarke (ed. ). *Encyclopedia of New Religious Movements*. London and New York: Routledge. pp. 436-438.
14. Schmidt, Roger. (1988). *Exploring Religion*. California: Wadsworth Publishing.
15. Shimazono, Susumu. (2004). *From Salvation to Spirituality*. Melbourne: Trans Pacific Press.